



حدس فرنگی

قصد دارم طی سلسله مطالبی برخی از نظریات جدید علمی را از نقطه نظر مرحوم محمد کریمخان کرمانی اع بررسی کرده و موارد حق و باطل هر کدام را مشخص کنم.

اما ابتدا باید نکته ای را متذکر باشیم که مردم ایران و بیشتر مردم عوام دنیا، یقین کاذبی نسبت به دانسته های علمی خویش دارند.

دانسته هایی که توسط مدرسه ها، رسانه ها و بعضا افواه دیگران به ایشان رسیده و چنان یقینی نسبت به آن ابراز میدارند که خود دانشمندان انقدر محکم از نظریات خود دفاع نمیکند، و با اصل عدم قطعیت بر یقینی نبودن نظریات خود معترفند.

حال این نظریات از جهتی به دو دسته تقسیم میشود:

یک: نظریه در مورد مسائلی که انسان به آن نسبتا احاطه دارد، یعنی هر آنچه که در دید و اختیار انسان قرار میگردد. (مانند علوم مهندسی، پزشکی و امثال آن)

دو: نظریه در مورد مسائلی که انسان به آن احاطه ای ندارد. (مانند اختر شناسی یا متا فیزیک و امثال آن).

در نظریات نوع اول امکان صحت بیشتری دیده میشود چرا که بالاخره ظاهری از آنچه که میخواهند بدان پی ببرند در دسترس بوده و قابل تجربه و آزمایش است. البته باز هم خود معترفند، که با هیچ روش علمی نمی توان یکجا و یک دفعه بر کل یک پدیده احاطه پیدا کرد و هر آزمایشی صرفا به یک جهت توجه داشته و از جهات گوناگونی غافل می ماند، آن هم در عالمی که هر چیزی بی نهایت جهات مختلف

داشته و در تاثیر و تأثر از بی نهایت شیئی دیگر قرار می‌گیرد. و به همین خاطر است که هر روز چیزی از نظریات علمی باطل شده و نظریه جدیدی را جایگزین می‌کنند.

این حال اجسام و پدیده‌هایی بود که در دسترس بوده و قابل آزمون و خطاست، حال نظریات نوع دوم را در نظر بگیرید که تا کجا امکان جهل در آن زیاد است. و صرف فرضیه یا نظریه‌ای که مثلاً در علم ستاره‌شناسی بر مبنای مشاهدات دورادور صورت می‌گیرد چقدر میتواند خطا پذیر باشد. یا نظریات هستی‌شناسی که اکثراً یا اساسی نداشته و تخیل است یا شواهدی را جور می‌کنند که میتواند معلول هزاران علت دیگر قابل تصور باشد.

و تمام این جهالت‌ها از نبود دید حکمی و از بالاست که توضیح آن را [پیش از این](#) داده بودم و خلاصه آن این است که، خداوند تمامی افعال و اشیاء و حالات را بر اساس احکام و اصولی کلی بنا نهاده و بر اساس آن اصول، هر چیزی جای خودش قرار می‌گیرد.

حال اگر کسی دید از بالا و الهی داشته و به مثال‌هایی که در ذات اشیاء قرار گرفته توجه کند و اصول کلی را بداند، اشیاء را همانگونه که واقعا هستند ببیند، و اگر اشیاء اعراضی را اکتساب کرده و موجب آلودگی و آمیزش با غیر شوند و تعارضی حاصل نمایند سبب آنها را خواهد فهمید.

اما کسانی که چنین دیدی نداشته باشند (یعنی تمام دانشمندان امروزی)، اشیاء را به وسیله صور عرضی و آثاری که از آن پدیدار است می‌بینند. لذا حقایق اشیاء از ایشان پوشیده بوده و نظریاتشان آمیخته با اشتباه و اعتراض و رد میشود چرا که این نوع دید نسبی و قابل سهو و تغییر است و هر شخصی نسبت به موقعیت خود میتواند دید دیگری داشته باشد. مرحوم کرمانی ایشان را به بیراهه رفتن کوری در بیابان تشبیه میکند، که با لمس یا شنیدن صدایی در طلب نجات باشد. و خداوند فرموده ” **وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ** ” یعنی : و اگر از بیشتر کسانی که در زمین می‌باشند پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند، آنان جز از گمان [خود] پیروی نمی‌کنند و جز به حدس و تخمین نمی‌پردازند.

حال نظریات این دانشمندان، برای اهل بلاد ما اعتقادات یقینی شده و با نگاهی روشن فکر مثابانه، مخالف آن اقوال را تجهیل می‌کنند. و این دردی است که از زمان قاجار بر اهل ایران مستولی شده و مرحوم کرمانی اع‌هم از این درد نالیده و می‌فرماید:

عیب بزرگی دیگر که پیدا شده است در این ایام آن است که از دول خارجه آمد و رفت در ایران زیاد شده است و بدیهی است که علمای ماهری که در بلاد بعیده و آن دول پیدا می‌شوند آنها از بلاد خود بیرون نمی‌آیند و سلطان و اهل آن بلد نمی‌گذارند که آنها بیرون آیند و خودش رغبت مفارقت بلاد خود را ندارد به جهت عزت و حرمتی که در بلاد خود دارد و کسانی که می‌آیند یا سیاحانند که جاهل و نادان و بیکارند و در اطراف می‌گردند که تازه‌ای پیدا کنند و امر غریبی ببینند و به بلاد خود بروند و آن امر جدید را به سلطان خود عرضه کنند و انعامی بگیرند پس آنها به مقتضای *جهان دیده بسیار گوید دروغ* در هر بلدی از سایر بلاد چیزی نقل می‌کنند و تصرفی در معقولات می‌کنند و نسبتها به علمای سایر بلاد و عقاید و آراء ایشان می‌دهند که ایشان بریند از آن نسبتها و یا آنکه صاحب منصبی به سفارت می‌آید که یا سرهنگ است و یا سرتیپ و یا منصبی دیگر دارد و عامی است و چهار کلمه

چیزی ناقص آنجاها دیده و شنیده و می‌آید اینجاها و اظهار کمال می‌کند و تصرف در معقولات می‌نماید و مردم هم از آنها می‌شنوند به حسن ظنی که به امم خارجه و فهم آنها دارند و آن علما که در آن بلاد هستند از آن حرفها مبرا هستند و آن رأیها را ندارند ابدًا و یا آنکه بعضی ملامکتی‌ها در آن بلاد هستند یا طبیبان جاهل نادان و یا جراحان ناقص نافهم و یا ملای فوج و مهندس فوج که آنها را آن صاحب منصبان به همراه خود می‌آورند و حال آنکه در بلاد خودشان بی‌مصرف بوده و محل اعتنا نبوده و در اینجاها اظهار فضل و فهم و تصرف در معقولات می‌کنند و مردم به حسن ظن به فرنگان و آن ملتها حرفهای این جهال را سند می‌کنند و پیش اینها درس می‌خوانند و به حرفهای اینها اعتقاد می‌کنند و بدیهی است که عالم ماهر کامل در هر ولایت آن قدر عزیز و کمیاب است که ممکن نیست که به همراه صاحب منصبی برخیزد و به این بلاد بیاید و اگر از کتب آن علما را هم جهال به همراه بیاورند و بخواهند اینجا ترجمه و شرح کنند و درس دهند نمی‌فهمند و شک نیست که کتب طب فارسی بسیار است نه هر ملامکتی آنها را می‌فهمد و کتب نجوم فارسی بسیار است و نه هر فارسی‌زبانی آنها را می‌فهمد و هکذا سایر علوم پس نه هر کس زبان فرانسه مثلاً می‌داند کتب علمی فرانسه را می‌تواند ترجمه کند و آنها را درس دهد. باری از روایت و درایت چنان روات سخن می‌افتد به دست بعضی شاهزادگان و صاحب منصبان ایران و پسرهای ایشان که در مدارس دارالفنون و غیرها درس می‌خوانند و غلط اندر غلط می‌شود و برای آن غلطها حمیت می‌کشند و با اهل اسلام از جانب فرنگ مجادله می‌کنند و ایران را می‌بینم مثل دهکده‌ای که یک ملامکتی از شهر آنجا می‌رود مجتهد آنجا می‌شود و یک پاکار کلانتر آنجا می‌شود و یک سرباز سرتیپ آنجا می‌شود و هکذا هر جسته و گریخته‌ای که از شهر می‌رود در آن ده ادعاهای بزرگ می‌کند و آن ضعفا هم باور می‌کنند و از آن می‌ترسند حال این پینه‌دوزهای فرنگ و عوام و جهال ایشان در ایران آمده‌اند و اعلم العلمای ایران شده‌اند باری لا امر الله یعقلون و لا من اولیائهم یقبلون حکمه بالغه فماتغن النذر و الایات عن قوم لایومنون.

باری اولاً عرض می‌شود که حکمای بالغ کامل برای هر امری دلیل عقلی طلب کردند تا یقینی بشود و مرادشان از دلیل آن چیزی است که بعد از حصول آن یقیناً تخلف نتیجه از آن محال باشد تا یقین کنند که در خارج امر چنین است و یقین آن است که خلاف آن ممتنع باشد عقلاً و از این جهت حکمای ماهر اعتنا به رویت چشم و سماع گوش و چشیدن دهان و استشمام بینی و احساس به لامسه نکرده‌اند و مدرکات اینها را داخل یقینیات نشمرده‌اند چرا که بسا آنکه چشم غلطها در رویت کند و سایر حواس اشتباهها در احساس کنند و مثلهای آنها ظاهر است و از این جهت اعتباری به رویت دوربینها و آلات نکرده‌اند و آنچه به آلات فهمیده شود آن را ظنی دانسته‌اند حتی آلات رصدیه و اسطرلابها و منظرها و امثال آنها ایها را اسباب ظنیه دانسته‌اند چرا که احتمال خطا و اشتباه در آن آلات بسیار می‌رود و دوربین در کار خود از چشم در کار خود معتبرتر نیست و حکمای ماهر همه را اسباب حصول ظن دانسته‌اند حتی آنکه در اثبات مسائل هندسه اعتماد به پرگار و مسطره و قلم نکرده‌اند که اینها همه عقلاً جایز الخطاست و آنچه به اینها اثبات شود دلیلی بر امتناع اشتباه آنها نیست لهذا بر جمیع مسائل هندسه ادله عقلیه می‌خواهند به قدر امکان و این معانی بر اهل این زمان و جهال ایران مخفی مانده حتی آنکه بسا آنکه می‌گویند اعتقاد بعضی فرنگیان این است که فلک شمس ساکن و زمین متحرک است و غافلند از اینکه اعتقاد آن است که خلاف آن ممتنع باشد و نهایت دلیل فرنگی این است که ممکن است چنین فرضی هم بکنیم و حال آنکه ده قسم دیگر هم می‌توان فرض کرد و دلیل بر وجوب سکون شمس و امتناع حرکت آن و وجوب سکون زمین و امتناع حرکت آن ندارند

حتی آنکه اگر اهل ایران هم عاجز شوند از دلیل بر امتناع سکون شمس و حرکت زمین دلالت بر آن نکند که حرف فرنگی موافق واقع باشد زیرا که ده قسم دیگر هم می‌توان فرض کرد که همین اوضاع فلکیه و ارضیه پیدا شود و به این‌طور هم نباشد پس معلوم شد که فرنگی عاقل ادعای اعتقاد نمی‌تواند بکند نهایت می‌گوید ممکن است چنین باشد و بعضی محسنات و ظنیات هم ذکر می‌کند ولیکن چون سخن اینها به دست ایرانی افتاد قطعی و یقینی شد از باب حب امر جدید و مذهب جدید که در مزاج کل مردم هست و خود آن فرنگیان عاقل ادعای قطع در این دعوایا نمی‌توانند بکنند مضایقه نیست که یک صاحب منصب نادان آنها که بیاید او به غلط بگوید که اعتقاد ما این است و نه معنی دلیل را می‌فهمد و نه معنی اعتقاد می‌داند و اعتقاد ایرانی این شده است که پینه‌دوز فرنگ حکما باید ساعت هم خوب بشناسد و طبیب خوب هم باشد و جراح کامل هم باشد و از دین و مذهب و ملت فرنگ هم مهارت داشته باشد و اگرچه فاسق‌ترین فرنگ هم باشد قول او را صدق لاکذب فیه و وعد او را لاخلف فیه و اخبار او را لاخلاف فیه و علم او را لاجهل فیه و تدبیر او را لاختاء فیه می‌دانند و بالطبع مایلند به تصدیق آنچه خلاف مذهب اسلام است اگرچه مذهب مجوس و مهابدیان باشد. پس از تمهید این مقدمه که عقده‌ای در دل این حقیر بود.

اندکی با تو بگفتم غم دل ترسیدم

که دل‌آزرده شوی ورنه سخن بسیار است